

جایگاه تشیع در دربار عادلشاهیان

خدیدجه عالمی / استادیار دانشگاه تهران، دکترای تاریخ اسلام

چکیده

عادلشاهیان، به‌عنوان یکی از حکومت‌های شیعه‌مذهب، به‌مدت دو قرن (۸۹۵-۱۰۹۷ ق / ۱۴۸۹-۱۹۸۶م) بر بیجاپور (منطقه‌ای از دکن) حکومت کردند. یوسف عادلخان، نخستین حاکم عادلشاهی، مذهب تشیع را در قلمرو خود به‌رسمیت شناخت. این امر هم‌زمان با شکل‌گیری حکومت شیعه‌مذهب صفوی در ایران بود. با این همه، برخی از جانشینان وی درصدد احیای مذهب تسنن برآمدند. این نوشتار درصدد است جایگاه و موقعیت تشیع در دربار عادلشاهیان را به‌لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بررسی کند و به این مسئله پاسخ دهد که چگونه تشیع در دوره حاکمان عادلشاهی در منطقه بیجاپور به‌رسمیت شناخته شد؛ به‌گونه‌ای که با وجود تقابل اهل تسنن با تشیع، مذهب تشیع همچنان در دربار عادلشاهیان برتری و تفوق خود را حفظ کرد؟ در پاسخ به این پرسش، به این فرضیه پرداخته شده است: رقابت میان آفاقی‌های شیعه و دکنی‌های سنی‌مذهب در منطقه دکن، یوسف عادلخان را که تمایلات شیعی داشت، به‌سمت ایجاد حکومتی شیعه‌مذهب که بدان وسیله آفاقی‌ها بر دکنی‌ها تفوق یابند، سوق داد. همچنین شکل‌گیری دولت شیعه‌مذهب صفوی در ایران از یک‌سو و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعیان در بیجاپور از سوی دیگر، از عوامل مهم تداوم و تفوق تشیع در دوره عادلشاهیان بوده است.

کلیدواژه‌ها: عادلشاهیان، یوسف عادلخان، آفاقی، دکنی، صفویه.

مقدمه

فلات دکن در تاریخ شبه قاره هند، از جمله مناطقی است که حکومت‌های سنی و شیعه‌مذهب را در خود تجربه کرده است. در این میان، بیجاپور، یکی از مناطق دکن، به لحاظ شکل‌گیری حکومتی شیعه‌مذهب در این منطقه، دارای اهمیت است. از این رو، بررسی موقعیت و جایگاه تشیع در این منطقه می‌تواند بخشی از زوایای تاریخ تشیع در شبه قاره هند را بازگو کند. بدین منظور، جهت بررسی موقعیت تشیع در دربار عادلشاهیان، به این نکات پرداخته شده است: عادلشاهیان درباره تشیع چه دیدگاهی داشتند و در این زمینه چگونه عمل کرده‌اند؟ تشیع در دربار آنان از چه موقعیتی برخوردار بوده است؟ آیا موقعیت و منزلت تشیع در دربار عادلشاهیان، همانند موقعیت تسنن بوده یا موقعیتی ویژه داشته است؟ موقعیت سیاسی و اجتماعی شیعه در این دوره چگونه بوده و حاکمان عادلشاهی چه نقشی در بهبود وضعیت و موقعیت تشیع داشته‌اند؟ اقدامات حاکمان عادلشاهی در ترویج تشیع چگونه بوده است؟ آنان چگونه در برابر مذهب تسنن - که اکثریت مسلمانان بدان تمایل داشتند - توانستند تشیع را در دربار خود رسمیت بخشند؟ چرا برخی حاکمان عادلشاهی تحت تأثیر دکنی‌های سنی‌مذهب قرار گرفتند و به تسنن گرویدند؟

در این نوشتار، ابتدا زمینه و ریشه‌های رسمیت یافتن مذهب تشیع در بیجاپور بررسی شده است. با آنکه تشیع به‌عنوان مذهب رسمی در بیجاپور اعلام شد، برخی حاکمان عادلشاهی از تشیع روی‌گردان شدند و تسنن را به رسمیت شناختند. در این نوشتار، عوامل بروز تقابل تسنن با تشیع و تمایلات مذهبی حاکمان عادلشاهی مورد توجه قرار گرفته است. بدون تردید، اقدامات برخی حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاهی و فعالیت‌های هنری، فکری و علمی شیعیان، در تقویت تشیع در این دوره تأثیرگذار بوده است. این امر از یک‌سو، و رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران (دوره صفویه) از سوی دیگر، از عوامل تداوم و برتری تشیع در این دوره بوده است. از این رو، افزون بر بررسی تأثیرپذیری عادلشاهیان از دولت شیعه‌مذهب صفوی، فعالیت‌های فرهنگی شیعیان و حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاهی در تقویت تشیع در بیجاپور، از جمله مباحثی است که در این مقاله بدان توجه شده است.

تشیع در سال‌های نخست حکومت عادلشاهیان (۸۹۵-۹۴۱ق)

الف. یوسف عادل‌خان بر اریکه قدرت

سلسله عادلشاهیان، منسوب به یکی از فرماندهان نظامی دوره ملوک بهمنی به نام یوسف عادل‌خان ترک (حک: ۸۹۵-۹۱۶ق) است. درباره اصل و نسب وی اتفاق نظر وجود ندارد. فرشته، یوسف را فرزند سلطان مراد رومی (متوفی ۸۵۴ق) ذکر کرده؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲ / Naqvi, 2003, p.3) اما رفیع‌الدین شیرازی او را از اهالی ساوه و نوه حاکم آن دیار معرفی کرده است. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۰۸۱، برگ ۲۴) به نظر می‌رسد آنجا که خواجه نظام‌الدین هروی در طبقات الکبری از یوسف با نام عادل‌خان سوایی یاد می‌کند، منظور همان ساوه‌ای باشد. (مقیم هروی، بی تا، ج ۳، ص ۷۷-۷۸) به استناد تاریخ فرشته، سلطان محمد دوم پس از مرگ پدرش (سلطان مراد رومی) در صدد قتل برادر کوچک خود (یوسف) برآمد؛ اما مادر یوسف، او را توسط خواجه عمادالدین محمود گرجستانی - که از اهالی ساوه بود - از عثمانی خارج کرد. آنان به اردبیل رفتند و خواجه عمادالدین، یوسف را از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی کرد. سپس از آنجا به سوی ساوه رفتند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲-۳) یوسف به توصیه خواجه عمادالدین، اصل و نسب خود را از دیگران پنهان می‌کرد؛ اما هنگامی که خواجه در

۱. باسورث، اصل و تبار یوسف عادل‌خان را ترک دانسته است. (باسورث، ۱۳۷۱، ص ۳۰۰ / Bosworth, 1967, p.206-207) فرشته می‌نویسد: «پس از مرگ سلطان مراد رومی، سلطان محمد دوم به سلطنت رسید. در دوره او شخصی ظهور کرد و ادعا نمود که مصطفی پسر ایلدرم بایزید است و نزدیک بود که از آن، فتنه در آرمان دولت عثمانی افتد. از این رو، سلطان تصمیم گرفت که به جز ولی عهد، سایر اولاد ملوک را که در قید حیات بودند، به قتل برساند. مادر یوسف، از خواجه عمادالدین محمود گرجستانی، تاجر ساکن ساوه که همیشه از ایران تحف و نفایس به روم می‌آورد، تقاضا کرد که پسرش را به همراه خود به ایران برد. لذا به او لباس غلامی پوشانند و خواجه تعهد نمود که اگر به سلامت به همراه شاهزاده به سرحد عراق عجم برسد، خمس سال را بر زایران سمرقند به مرقد شیخ صفی اصل کند ... خواجه به سرحد عجم رسید و به اردبیل شتافته و به عهده‌ی که با خود کرده بود، وفا کرد و شاهزاده را از مریدان شیخ صفی کرد؛ و از آنجا به بلده ساوه رسید». (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲-۳)

یکی از سفرهای خود به هند رفت، راز یوسف بر حاکم ساوه - که از ترکمانان آق‌قویونلو بود - آشکار شد. از آن پس، یوسف به قم، کاشان، اصفهان و شیراز رفت؛ سپس به دکن مهاجرت کرد. (همان، ص ۳)^۱ اگرچه احساس امنیت، عاملی مهم در سفرهای متعدد یوسف به‌شمار می‌رود، اما به‌نظر می‌رسد مهاجرت وی به دکن، به‌دنبال سیاست جذب مهاجران مسلمان توانمند و باکفایت از سوی ملوک بهمنی (Devare, 1961, p.59) بوده است.^۲

یوسف در سال ۸۶۴ق از راه بندر جرون (هرموز) به سوی دکن روانه شد. وی به بندر مصطفی‌آباد، واقع در دابل، از شهرهای سواحل غربی دکن رسید؛ سپس به ترغیب یکی از بازرگانان، به‌سوی بیدر (Bidar) - پایتخت ملوک بهمنی در دکن - رفت. در این هنگام، خواجه عمادالدین محمود گرجستانی که به‌منظور تجارت در دکن به‌سر می‌برد، نزد محمود گاوان از یوسف وساطت کرد. وی پس از بررسی جوانب امور و مشاهده قابلیت و توانایی یوسف در موسیقی، خط، سواد و آداب سپاهی‌گری، او را به حضور نظام‌شاه بهمنی^۳ و ملکه جهان^۴ معرفی کرد. نفوذ وی در دربار، به سرعت انجام گرفت؛ چنان‌که توانست منصب سرپرستی اصطبل سلطنتی را دریافت کند؛ اما پس از مدتی، به سپاه نظام‌الملک (از فرماندهان ملوک بهمنی و حاکم منطقه برار) پیوست و به امیری پانصدی برگزیده شد. هنگامی که نظام‌الملک

۱. فرشته علت مهاجرت یوسف به دکن را چنین ذکر کرده است: یوسف در عالم رؤیا حضرت خضر^{علیه السلام} را دید که به وی توصیه کرد به هندوستان سفر کند تا به سلطنت برسد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۳)

۲. فرشته می‌نویسد: سالانه کشتی‌هایی از بنادر گوا، دابل و چاول، برای انتقال بزرگان و علما از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن فعالیت می‌کرد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۸-۳۳)

۳. نظام‌الدین احمد سوم، توسط محمود گاوان به سلطنت برگزیده شد و در سن هشت‌سالگی بر تخت نشست. دوره حکومت او از سال ۸۶۵ تا ۸۶۸ق بوده است. (حسینی، نسخه خطی، ش ۳۵۳۴، برگ ۶۰۴)

۴. ملکه جهان، مادر نظام‌الدین احمد سوم بود و در اداره حکومت، نقش مؤثری داشته است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۴۳)

در یکی از نبردها به دست راجپوت‌ها کشته شد، یوسف فرماندهی سپاه او را برعهده گرفت و به همراه غنائیم و تعدادی فیل به سوی بیدر بازگشت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴ / ضیاءالدین محمد، نسخه خطی، ش ۳۵۹، ۸۹، برگ ۴۲-۴۳) موفقیت یوسف در این نبرد، (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴)^۱ به نفوذ وی در دربار انجامید؛ چنانکه محمود گاوآن (وزیرملوک بهمنی) به هنگام تقسیم ایالات و مناطق دکن میان فرماندهان نظامی، منطقه دولت آباد را به یوسف عادلخان سپرد؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۵۶) سپس وی را به امیری هزاری منصوب کرد. (همان، ج ۲، ص ۴)

قتل محمود گاوآن (طباطبا، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹ / فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۵۷ / نیمدهی، نسخه خطی، ش ۲۷۱، برگ ۴۹۷/عالمی، ۱۳۹۱، ش ۳۸، ص ۲۱۷-۲۲۴)^۲ و ضعف ملوک بهمنی در سال‌های پایانی سلطنت، زمینه را برای استقلال طلبی امرا و فرماندهان نظامی فراهم کرد. اگرچه حکومت بهمنی تا سال ۹۳۴ ق تداوم یافت، اما در این دوره، فرماندهان بر امور حکومتی تسلط یافتند. آنان با تقویت نظامی خویش اعلام استقلال کرده، منطقه حکومتی ملوک بهمنی را به پنج سلطان نشین تقسیم کردند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴ / Cambridge, 1958, p.433) در این میان، یوسف عادلخان نخستین حاکم نظامی است که استقلال خویش را در سال ۸۹۵ ق در بیجاپور اعلام کرد. یوسف خطبه به نام خویش خواند و نام خود را از عادلخانی به عادلشاهی تغییر داد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۵۷ / هاشم‌خان، ۱۹۲۵ م، ج ۳، ص ۶۴ / سبحان‌رای بهندرای، ۱۹۶۱ م، ص ۴۳۰ / طریحی، ۱۴۲۷ ق، ص ۶۴ / عالمی، ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۲۲-۱۲۵) یوسف عادلخان به گسترش قلمرو خود همت گماشت، چنان‌که تا سال ۹۰۸ ق مناطق گوآ (Goa) - واقع

۱. فرشته می‌نویسد: در این نبرد، پس از محاصره یک‌ساله، نظام‌الملک قلعه کرله (kherla) را از تصرف راجپوت‌ها بیرون آورد و در همان روز به دست دشمن کشته شد. یوسف عادلشاه کمر شجاعت و مردانگی استوار نموده، کفار را که هجوم آورده بودند، متفرق گردانید و قلعه را مضبوط ساخته، خود غنائیم و فیلان را به درگاه درآورد و خدمتش مستحسن افتاد. (ر.ک: فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۴)

۲. محمود گاوآن در سال ۸۸۶ ق به دنبال یک توطئه و به دستور سلطان محمد بهمنی کشته شد. (طباطبا، ۱۳۵۵، ص ۱۲۹. برای اطلاعات بیشتر درباره محمود گاوآن، ر.ک: عالمی، ش ۳۸، ص ۲۱۷-۲۲۴)

در سواحل غربی دکن - گلبرگه، (Gulbarga) کلیانی (Kalyani) و نلدرک (neldrok) (از مناطق دکن) نیز به تصرف وی درآمد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴-۸) با استناد به گزارش‌های یادشده، می‌توان اظهار داشت یوسف عادلخان فردی ایرانی بوده که با حمایت محمود گاوآن، مراحل رشد و ترقی خود را در دکن طی کرده است.

ب. تشکیل شورا: اعلام تشیع به‌عنوان مذهب رسمی

یوسف عادلشاه، که در دوره ملوک بهمنی تحت تربیت محمود گاوآن تمایلات شیعی یافته بود، پس از استقلال نیز همچنان بر اعتقادات خویش پایبند ماند. وی هنگامی که در یکی از نبردهای خود در سال ۸۹۵ق به‌سوی مرزهای بیجانگر (Bijanagar) می‌رفت، در کنار رود کریشنا (در دکن) (Krishna) بیمار شد. به‌نظر می‌رسد وی برای بهبودی خویش نذر کرده باشد؛ چنانکه پس از بهبودی، مبلغ بیست هزار هون^۲ به علما، فضلا و سادات - که در اردوی او بودند - هدیه کرد. سپس بیست هزار هون، توسط خواجه عبدالله هروی به ساوه فرستاد تا برای بنای مسجدی صرف شود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۶)

یوسف پس از گسترش قلمرو خود، در سال ۹۰۸ق درصدد علنی کردن مذهب تشیع برآمد. از این رو، مجلسی متشکل از اعیان برجسته شیعی ترتیب داد. در این شورا، افراد برجسته‌ای مانند میرزا جهانگیر قمی، حیدر بیگ و سیداحمد هروی حضور داشتند. یوسف در این جلسه خطاب به حاضران اظهار داشت: حضرت خضر را در عالم رؤیا مشاهده کرده و آن حضرت از وی خواسته است به‌هنگام دستیابی به سلطنت، خاندان و دوستداران پیامبر اکرم ﷺ را محترم بدارد و مذهب اثنا عشری را

۱. رود کریشنا، واقع در دکن است. یزدانی معتقد است: این نام به‌معنای خاک یا زمین سیاه است. ر.ک: (Yazdani, 1960, p.9-11)

۲. هون، به زر مسکوک رایج در دکن گفته می‌شد و ارزش آن کمی پایین‌تر از اشرفی بود. (ر.ک: چندبهار، ۱۳۸۰، ص ۲۱۴۶)

تقویت کند. وی همچنین خاطرنشان کرد، برای رفع خطر تهاجم بیجانگر و بهادر گیلانی^۱ نذر کرده است تا مذهب تشیع را ترویج کند. یوسف عادلشاه پس از اعلام انگیزه انتخاب تشیع به عنوان مذهب رسمی، از رجال حاضر در شورا درخواست کرد تا در این باره اظهار نظر کنند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱ / هاشم‌خان، ص ۲۷۵-۲۷۷ / اطهر رضوی، ۱۳۷۷، ص ۴۱۸ / پارسا دوست، ۱۳۷۵، ص ۶۵۷)

یوسف عادلشاه، در شرایطی شورای یادشده را تشکیل داد که سلطان محمودشاه بهمنی در منصب حکومت بود و تسنن (حنفی) مذهب رسمی دربار ملوک بهمنی به شمار می‌رفت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۷۴)^۲ با این همه، یوسف عادلشاه، تشیع را به عنوان مذهب رسمی اعلام کرد. (همان، ج ۲، ص ۱۱) به نظر می‌رسد تمایلات شیعی یوسف (همان) و تأثیر علمای شیعه مذهب مانند مولانا غیاث کمال بر وی (همان)^۳ از یکسو، و اعلام تشیع در ایران به عنوان مذهب رسمی در دوره شاه اسماعیل اول صفوی (حک: ۹۰۷-۹۳۰ق) از سوی دیگر، انگیزه‌ای کافی در اتخاذ مذهب تشیع از سوی یوسف عادلشاه بوده است.

۱. بهادر گیلانی، در دوره محمودشاه بهمنی بر برخی مناطق بنادر غربی دکن (گوآ، دابل، چاول، کلهر، پناله، کولاپور، نلگوان و مرج) تسلط یافت. وی همچنین به کشتی‌های تجاری که در گجرات لنگر می‌انداختند دستبرد زد و اموال تجار را غارت نمود. برای دفع وی، فرماندهانی (از جمله یوسف عادلشاه) به کمک محمودشاه بهمنی شتافتند. در این نبرد، بهادر گیلانی کشته شد و شورش وی پایان یافت. (بخاری، نسخه خطی، برگ ۱۷ الف و ب / یحیی‌خان، نسخه خطی، ش ۱۱۴۷-۴۰۹، برگ ۴۳ ب / فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۶۹-۳۷۰)

۲. اگرچه سلطان محمودشاه تمایلات شیعی داشت و در گرفتاری‌ها و مشکلات از نام علی علیه السلام مدد می‌جست، با این همه وی هدیه شاه اسماعیل اول صفوی را که تاج گران‌بهایی بود، نپذیرفت و فرستاده او را به ایران بازگرداند. (رک: طباطبا، ۱۳۵۵، ص ۱۶۲) وی چنین سروده است: در بحر غم فتادم و امواج بی‌عدد * تا چند دست و پا زدم یا علی مدد (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۱، ص ۳۷۴)

۳. فرشته می‌نویسد: مولانا غیاث کمال، که مرد دانا، مورخ، حکیم‌منش و سرآمد معرکه‌گیران فارسی بود، در مناقب خاندان طیبین قضاید غراً آورده، اشعار او در آن مشهور است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱)

واکنش افراد حاضر در شورا، متفاوت بود: برخی بی‌درنگ نظر وی را پذیرفتند و او را در این اقدام تأیید کردند؛ برخی نیز خطرات ناشی از آن را تذکر دادند؛ اما یوسف عادلشاه بر تصمیم خویش مصمم بود و به‌نظر می‌رسید تشکیل شورا، تنها به‌منظور آگاه کردن بزرگان حکومتی از این امر بوده است؛ چنان‌که پس از آن، در روز جمعه (ماه ذی‌حجه) سال ۹۰۸ق، یوسف در مسجد جامع بیجاپور حضور یافت و به نقیب‌خان (یکی از سادات) دستور داد عبارت «اشهد أن علیاً ولی الله» را به اذان بیفزاید. سپس خطبه به‌نام دوازه امام خوانده شد. (همان) با این همه، پس از اعلام تشیع به‌عنوان مذهب رسمی، یوسف عادلشاه سب صحابه را ممنوع اعلام کرد و به هریک از مذاهب اجازه داد طبق آداب خویش عمل کنند. این سیاست به آرام کردن سنی‌های متعصب انجامید. با این همه، برخی دکنی‌های سنی‌مذهب مانند میان محمد عین‌الملک، دلاورخان حبشی و محمدخان سیستانی، که جزو سپاهیان معروف او بودند، با وی مخالفت کردند. یوسف عادلشاه کوشید آنان را آرام کند؛ اما توفیقی نیافت. از این رو محمد عین‌الملک را در سال ۹۰۹ق از فرماندهی سپاه خویش عزل کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱ / شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۲۷-۳۲ / زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۰-۲۱) این اقدام منجر به تلاش افرادی شد که در پی فرصت برای تصرف قلمرو یوسف عادلشاه بودند. از این رو، قاسم برید (یکی از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی) با سلطان محمود بهمنی متحد شد تا به نابودی یوسف عادلشاه اقدام کند. از سوی دیگر، ملک‌احمد نظام‌الملک بحری (از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی) نیز از اقدام یوسف خشمگین شد و با سلطان محمود بهمنی متحد شد. در این میان، یکی از فرماندهان ملوک بهمنی به‌نام فتح‌الله عمادالملک - که به آنان نپیوسته بود - به یوسف عادلشاه خبر داد که متحدین درصددند تا به بهانه مذهبی، بیجاپور را از وی بازپس گیرند. از اینرو، چاره در آن است که وی ظاهراً از مذهب تشیع دست بردارد و وانمود کند که متحول شده است. یوسف موافقت کرد و دستور داد تا خطبه به‌نام

۱. فرشته، نقیب‌خان را از سادات مدینه ذکر کرده؛ (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۱) اما بساطین السلاطین، او را از سادات مشهد به‌شمار آورده است. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۰-۲۱)

خلفای نخستین خوانده شود. این اقدام مؤثر واقع شد. متحدین از این امر اطلاع یافتند و به سوی قلمرو خویش بازگشتند. در این میان، نقش فتح‌الله عمادالملک به‌عنوان میانجی جالب توجه است؛ چنانکه وی به هریک از متحدین خبر داد که یوسف از تشیع دست برداشته و ترویج آن را در بیجاپور متوقف کرده است. گفت‌وگوی عمادالملک با متحدین تأثیرگذار بود و به بازگشت آنان به‌سوی قلمرو خویش انجامید. یوسف نیز پس از چند ماه به بیجاپور بازگشت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۲ / زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۱-۲۲ / میرابوالقاسم رضی‌الدین، ۱۳۰۹، ص ۱۴۵)

به‌نظر می‌رسد یوسف عادلشاه به‌دلیل احساس خطر از سوی رقیبان، به توقف خطبه تشیع دستور داده است؛ چنانکه پس از شنیدن خبر اعلام تشیع در ایران در سال ۹۰۷ق از یکسو، و رفع خطر مخالفان داخلی از سوی دیگر، اندیشه و تصمیم قبلی خود را تکرار کرد. (Khalidi, 1991, p.16) وی ادعا کرد که در دوران کودکی به مزار شیخ‌صفی رسیده و نذر کرده است اگر به تاج و تخت برسد، مروج مذهب تشیع خواهد بود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵م، ج ۳، ص ۲۷۵-۲۷۶) پس از آن، یوسف عادلشاه به‌نام امامان شیعه خطبه خواند و تشیع را مذهب رسمی اعلام کرد. جالب توجه است هنگامی که شاه‌اسماعیل صفوی در خراسان به‌قصد سرکوب شیخ‌خان اوزبک آمده بود، سیداحمد هروی، فرستاده یوسف عادلشاه، با نامه‌ای که در آن عادلشاه رسمیت یافتن تشیع را در بیجاپور اطلاع داده بود، به حضور وی رسید؛ اما در همین حین، یوسف عادلشاه فوت کرد. (دوسرسو، ۱۳۶۴، ص ۸۱) فرشته می‌نویسد: یوسف عادلشاه، به‌همراه سیداحمد هروی هدایایی به‌نزد شاه اسماعیل اول صفوی فرستاد و او را از اقدامات خویش آگاه کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۲)^۱

۱. در سال‌های پایانی زندگی او، بخش مهمی از قلمرو او به‌نام گوا، به‌تصرف پرتغالی‌ها درآمد. یوسف تلاش فراوانی برای خارج کردن آنجا از اشغال پرتغالی‌ها کرد؛ اما به‌دلیل ضعف ملوک بهمینی و عدم اتحاد میان فرماندهان نظامی و عدم حمایت و کمک‌رسانی دیگر سلاطین دکن، مانند گجرات، تلاش وی به نتیجه‌ای نرسید و با مرگ او عملاً پرتغالی‌ها بر گوا مسلط شدند. (ر.ک: معبری، ۱۹۸۷، ص ۸۱-۹۰ / فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۳ و ۳۷۱-۳۷۳)

اگرچه به نظر می‌رسد یوسف عادلخان به تبعیت از صفویان اعلام تشیع کرده باشد، (Momen, p.121)^۱ اما تمایلات شیعی وی در این امر بی‌تأثیر نبوده است. اختلافات دیرینه میان آفاقی‌ها و دکنی‌ها یکی از مهم‌ترین عوامل در اتخاذ سیاست دفاع از تشیع توسط یوسف عادلشاه بود. اعلام رسمیت تشیع توسط وی، بدون شک می‌توانست حمایت دولت شیعه‌مذهب صفویه را به دنبال داشته باشد. با این همه، سیاست مذهبی یوسف عادلخان همانند دولت صفویه نبود. گستردگی ترویج مذهب تسنن در دکن و اختلافات میان آفاقی‌های دکنی از یکسو، و محلی بودن قدرت عادلشاهیان از سوی دیگر، مانع از اتخاذ سیاست سخت‌گیرانه مذهبی از سوی یوسف عادلخان بوده است. (صادقی علوی، ۱۳۸۸، ص ۹۷)

ج. اسماعیل عادلشاه و رابطه با شاه اسماعیل صفوی

یوسف عادلشاه، اگرچه به ترویج تشیع و جذب شیعیان اقدام کرد، اما به اهل سنت نیز آزادی داد؛ چنانکه کمال‌خان دکنی سنی‌مذهب را به نایب‌السلطنگی منصوب کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۴) یوسف عادلشاه این سمت را به دلیل سن کم پسر خویش اسماعیل، به وی سپرد. کمال‌خان پس از درگذشت یوسف، خطبه به‌نام خلفای راشدین و مذهب حنفی خواند و شعایر تسنن را برقرار کرد. وی با اعطای اقطاع و هدایا به فرماندهان نظامی، درصدد براندازی سلطنت اسماعیل عادلشاه و عزل وی برآمد؛ اما با وفاداری سپاهیان آفاقی،^۲ توطئه او شکست خورد و اسماعیل

۱. درباره تفاوت سیاست‌های مذهبی یوسف عادلشاه و اسماعیل عادلشاه صفوی، (ر.ک: صادقی علوی، ۱۳۸۸، ش ۲۱، ص ۹۷).

۲. مهاجران، معروف به آفاقی یا غریب‌الدیار (غریبه‌ها) بودند. آنها مذهب تشیع داشتند و از طریق دریا از ایران یا عراق به دکن مهاجرت کرده بودند. بیشتر آنان از سادات کربلا، نجف، ایران (به‌ویژه سیستان و گیلان) بودند. در مقابل آنان، کسانی قرار داشتند که دکنی نامیده می‌شدند. آنها از سرزمین‌های مختلف اسلامی به دکن مهاجرت کرده بودند. (مانند مهاجران نخستین مسلمان، مهاجران مسلمان شمال هند و عده‌ای از امیران صده). این افراد، عموماً سنی‌مذهب بودند. (Ghausi, 1975, p.154-157) شروانی می‌نویسد: آفاقی به معنای خارجی نیست؛ بلکه به معنای مهاجران جدید است که دکن را به‌عنوان وطن خویش برگزیدند. بنگرید به پاورقی: (Sherwani, 1942, p.63)

(حک: ۹۱۶-۹۴۱ق) اداره امور را برعهده گرفت و تشیع را مذهب رسمی کرد؛ سپس به پاس خدمات سپاهیان، افراد نظامی خویش را از میان آفاقی‌ها و فرزندان آنها برگزید. این روند به مدت دوازده سال ادامه یافت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۴)

تأثیر شاه اسماعیل صفوی بر روند ترویج تشیع در این دوره، جالب توجه است. به عبارتی، نقطه عطف روابط عادلشاهیان و صفویان ایران، در این دوره است. شاه اسماعیل صفوی سفیری را به دربار بیجانگر و گجرات فرستاد؛ اما آنان توسط سلطان محمود بهمنی و یکی از فرماندهان نظامی وی به نام قاسم برید، در برار (منطقه‌ای از دکن) به مدت دو سال تحت نظر نگاه داشته شدند. فرشته می‌نویسد: این امر به دلیل مخالفت قاسم برید با مذهب تشیع بوده است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۸)

سفیر ایران مخفیانه از اسماعیل عادلشاه تقاضای کمک کرد. وی به سلطان محمود بهمنی و قاسم برید خاطر نشان کرد که این اقدام از حسن ادب به دور است و باید نسبت به مرخص کردن سفرا اقدام کنند. از این رو، قاسم برید به وی اجازه بازگشت داد. سفیر ایران به نزد عادلشاه رفت و با کمک وی، به ایران فرستاده شد. شاه اسماعیل صفوی از این رفتار خرسند شد و یکی از نزدیکان خویش، ابراهیم بیگ ترکمان را به عنوان سفیر، به همراه نامه، کمر و شمشیر مرصع و هدایایی گران بها، به دربار اسماعیل عادلشاه فرستاد. در این نامه، اسماعیل عادلشاه با القاب «مجدالسلطنة والحشمة والشوكة والاقبال» خطاب شده بود. اسماعیل عادلشاه از این امر مسرور شد و آن را آغاز پادشاهی در خاندان خویش به شمار آورد؛ سپس دستور داد استقبالی باشکوه از سفیر ایران برگزار شود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۸-۱۹)

وی همچنین دستور داد لشکریانش به تقلید از سپاه قزلباش صفویان، تاج سرخ دوازده ترک بر سر بگذارند. وی بر این امر اصرار ورزید و اعلام کرد هر کس دستور او را اجرا نکند، دوازده گوسفند جریمه شده، و میان مردم مورد تمسخر قرار خواهد گرفت؛ (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۳۳) سپس دستور داد روزهای جمعه، اعیاد و دیگر ایام متبرکه، برای سلامتی شاه اسماعیل صفوی بر منابر فاتحه خوانده شود. (خافی‌خان، ۱۹۲۵، ج ۲، ص ۲۸۱ و ۲۹۰-۲۹۱ / عالمی، ۱۳۹۱، شماره ۳۹، ص ۱۲۴-۱۲۵) این امر زمینه تفاهم میان صفویان و عادلشاهیان را فراهم کرد. (کریمی، ۱۳۷۳، ص ۱۹)

اصرار یوسف عادلشاه در انتخاب تشیع و تثبیت آن در دربار خویش از یکسو، و رابطه با دولت شیعه‌مذهب صفوی از سوی دیگر، فرصتی مناسب در دوره اسماعیل عادلشاه ایجاد کرد تا وی به پشتوانه این عوامل، به دفاع از تشیع در مقابل دکنی‌های سنی‌مذهب بپردازد.

جانشینان اسماعیل عادلشاه و کشاکش قدرت؛ تقابل تسنن با تشیع (۹۴۱-۱۰۳۷ق)
دوره جانشینان اسماعیل عادلشاه، دوره تقابل تسنن با تشیع است. با درگذشت اسماعیل عادلشاه در سال ۹۴۱ق، پسر بزرگ‌تر وی، مولاخان، جانشین او شد. وی فردی بی‌بندوبار بود؛ از این رو، اسدخان وی را تحمل نکرد و گوشه‌نشینی اختیار کرد؛ اما سرانجام با توافق وی، مولاخان کور شد و در زندان درگذشت. سپس ابراهیم (برادر مولاخان) در همان سال (۹۴۱ق) جانشین وی شد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲۶)^۱
ابراهیم عادلشاه (حک: ۹۴۱-۹۶۵ق) فردی سنی‌مذهب بود و سیاست‌های پدر خویش اسماعیل عادلشاه را تغییر داد. ابراهیم رسوم شیعی را منسوخ کرد و مذهب حنفی را به رسمیت شناخت. در خطبه نیز نام چهار خلیفه نخست، جایگزین نام امامان شیعه شد؛ همچنین گذاشتن کلاه قرمز روی سر ممنوع گردید. صاحب‌منصبان آفاقی نیز برکنار و دکنی‌ها و حبشی‌ها به سمت خویش بازگردانده شدند؛ چنان‌که از میان سه هزار آفاقی در سپاه حکومتی، تنها چهارصد تن در سپاه باقی ماندند. (همان، ج ۲، ص ۲۷ / Naqvi, 2003, p.40)^۲

اگرچه ابراهیم توانست در طول سلطنت دوازده‌ساله خویش جایگاه تشیع را در دربار تضعیف کند، اما موفق نشد ریشه تشیع را در خانواده خویش بخشکاند؛ چنانکه وقتی در حضور پسرش علی، از اینکه خداوند به وی قدرتی داده است تا بتواند از این

۱. خسرو لاری یکی از فرماندهان نظامی آفاقی در دوره اسماعیل عادلشاه بود که به اسدخان معروف شد. وی به اسماعیل عادلشاه وفادار ماند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲۰)
۲. به‌استثنای رومی‌خان، اسدخان و شجاعت‌خان، بقیه آفاقی‌ها از سمت خود برکنار شدند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲۷)

دین رافضی پدر و پدربزرگش دست بکشد و مراسم شیعی را منسوخ کند و به مذهب امام ابوحنیفه درآید، خدا را شکر گذارد، علی نتوانست خود را کنترل کند؛ از این رو به طعنه گفت: از آنجا که شما دست کشیدن از دین اجداد خود را امری شایسته می‌دانید، لازم است که تمام فرزندان از شما سرمشق بگیرند. ابراهیم از پاسخ پسرش شگفت‌زده شد و از او پرسید که تابع چه مذهبی است. علی پاسخ داد: در حال حاضر من تابع دین پدرم هستم؛ اما از این به بعد را تنها خداوند آگاه است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۴) وی از پاسخ پسرش خشمگین شد و به شیعه بودن وی پی برد. ابراهیم، خواجه عنایت‌الله شیرازی (معلم پسر خود) را در این امر مقصر دانست و دستور قتل وی را صادر کرد؛ سپس معلمی جدید به نام ملافتح‌الله شیرازی برای تربیت او گماشت؛ اما وی نیز فردی شیعه‌مذهب بود و براساس تقیه، خود را حنفی‌مذهب خوانده بود. (همان، ص ۳۴-۳۵)

ابراهیم عادلشاه عوامل حکومتی شیعی را که بدانان مظنون شده بود، از سمت‌هایشان برکنار کرد. اسدخان لاری آفاقی، با آنکه فردی شیعی بود، توانست منصب خود را به‌عنوان یک فرمانده نظامی در دوره ابراهیم همچنان حفظ کند؛ اما هنگامیکه ابراهیم مطلع شد وی با برهان‌نظام‌شاه در احمدنگر (از حاکمان نظامشاهی در منطقه‌ای از دکن) - که شیعه‌مذهب بود - روابط نیکویی دارد، درباره او دچار تردید شد. از سوی دیگر، برخی توطئه‌گران به ابراهیم خبر دادند که اسدخان درصدد است قلعه نلگوان (nelgoan) - واقع در دکن - را به برهان‌نظام‌شاه واگذار کند. ابراهیم بدون تحقیق در این امر، دستور نبرد با اسدخان را صادر کرد. اسدخان در این نبرد پیروز شد و چون اصل قضیه بر ابراهیم روشن گردید، اسدخان را بر منصب خویش بازگرداند. (همان، ص ۲۸-۲۹)

آن‌گاه که ابراهیم عادلشاه به تشیع فرزندش علی مظنون شده بود، برهان‌نظام‌شاه توطئه‌ای را برای مسموم‌سازی ابراهیم ترتیب داد؛ اما سرپرست آشپزخانه که یک سنی وفادار به سلطان بود، ابراهیم را از این توطئه آگاه ساخت. سلطان نیز دستور داد تمامی عوامل توطئه اعدام شوند. در این میان، علی نیز به‌همراه معلمش شاه فتح‌الله شیرازی به قلعه مرج (Miraj) واقع در دکن فرستاده شد و تحت کنترل شدید

اسکندرخان، فرمانده آن قلعه، قرار گرفت، سپس تماس افراد شیعه با وی ممنوع اعلام شد. در چنین شرایطی، اخباری مبنی بر اذان گفتن علی به سبک شیعیان به اطلاع ابراهیم رسید. از این رو، وی تصمیم گرفت علی را از ولیعهدی خویش عزل کند و طهماسب، پسر جوان‌تر خویش را به جانشینی برگزیند. با این همه، افراطی بودن طهماسب در مذهب تشیع، مانع از عملی شدن این تصمیم شد؛ از همین رو، مسئله جانشینی، بدون تعیین باقی ماند. (همان، ص ۳۵)

پس از درگذشت ابراهیم، فرماندهان نظامی و مردم به علی متمایل شدند. اگرچه برخی نیز از سلطنت طهماسب حمایت کردند، اما علی عادلشاه (حک: ۹۶۵-۹۸۸ق) در سال ۹۶۵ق در باغی در نزدیکی بیجاپور تاج‌گذاری کرد و تشیع را به‌عنوان مذهب رسمی اعلام نمود. (همان) فرشته در این باره می‌نویسد:

علی عادلشاه در باغ محمد کشورخان بر تخت جلوس نموده، اهالی و موالی و سادات و قضات به تهنیت پرداختند... و به شیوه ستوده اجداد عالی‌جاه یوسف و اسماعیل عادلشاه عمل نموده، هم روز جلوس خطبه به نام ائمه اثناعشر - سلام الله علیهم الی یوم الحشر - خواند و لفظ علی ولی الله در مساجد و معابد، داخل کلمات اذان نمود، و ایرانیان را وظایف مقرر کرده، فرمود که در مساجد و کوچه بازار بی‌اندیشه به آواز بلند به کار خود مشغول باشند و سادات و علما و فضلا را گرامی داشت. (همان)

علی عادلشاه مناصب حکومتی را میان شیعیان تقسیم کرد؛ وزارت سرخیل (سرلشکر) که مسئولیت نظارت بر نیروهای نظامی و کنترل عایدات دولتی را برعهده داشت، به فردی شیعی از اهل نجف به نام شیخ سالم سپرده شد؛ امور داخلی حکومتی تحت سرپرستی یک سید لاری به نام حیدرخان قرار گرفت؛ و شیخ نورالدین محمد لاری نیز مسئول تشریفات درباری شد؛ همچنین لطیف‌خان نسایی، مشهور به عوصلی (شاعری فصیح) به سمت حساب‌دار کل منصوب گردید؛ رفیع‌الدین شیرازی (عموی افضل‌خان) نیز به سمت خان‌سالار (کنترل‌کننده خزانه سلطنتی) منصوب شد. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۷۲-۷۳)

در مسائل سیاسی، توجه علی عادلشاه معطوف به شیعیان و آفاقی‌ها بود. وی برای حل و فصل امور سیاسی میان دو مملکت، سفیران و نمایندگان خود را از آفاقی‌ها

برمی‌گزید. شاه‌بوتراب شیرازی به‌سوی دربار نظام‌شاهیان فرستاده شد و زمینهٔ اتحاد میان عادلشاهیان و آنان را - که بر سر قلعهٔ شولاپور و کلیان اختلاف داشتند - فراهم کرد. همچنین محمدحسین صدیقی اصفهانی نیز به احمدنگر (از مناطق دکن) فرستاده شد و برای اتحاد تلاش نمود؛ چنانکه رام راج نیز مقدم وی را گرمی داشت و یکی از نزدیکان خود را برای تهنیت و مبارک‌باد جلوس علی عادلشاه، به‌همراه وی روانه کرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۶)

پس از مرگ علی عادلشاه، برادرزادهٔ وی به نام ابراهیم عادلشاه دوم (حک: ۹۸۸-۱۰۳۷ق) به سلطنت رسید. در این دوره، به‌دلیل کم‌سن بودن سلطان، بر سر کسب مقام و کالت و صدارت (نایب‌السلطنگی) میان درباریان رقابت به‌وجود آمد. افضل‌خان برای مدتی از سیاست کناره‌جویی کرد؛ اما با اصرار کشورخان به قدرت بازگشت تا امنیت را برقرار کند. مخالفان کشورخان تقاضاهای خود را مبنی بر فرستادن ابراهیم و مادرش به مکه، کشته یا کور شدن افضل‌خان، زندانی شدن فتح‌الله‌خان، تحویل تمامی موجودی خزانه به آنان، و فهرستی طولانی از تقاضاهای غیرمعمول را مطرح کردند. کشورخان دستور داد تا شورشیان سرکوب شوند. افضل‌خان نیز در مرزهای گلکنده (Golkonda) - از مناطق دکن و قلمرو حکومتی قطب‌شاهیان، حک: ۹۱۸-۱۰۹۸ق - آنان را شکست داد. (شیرازی، نسخهٔ خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۱۲۶ و ۱۳۷)

اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها ادامه یافت. این اختلافات به فرار کشورخان از بیجاپور و کشته شدن افضل‌خان انجامید. رفیع‌الدین شیرازی نیز به زندان افکنده شد. سپس دلاورخان حبشی، به‌دلیل کم‌سن بودن ابراهیم دوم، به مدت هشت سال حکومت کرد. وی مذهب تسنن را به رسمیت شناخت و آفاقی‌ها را از دربار بیرون کرد. (همان، برگ ۱۳۱-۱۳۷) در این میان، شاه‌فتح‌الله شیرازی نیز اخراج شد؛ اما به دستور اکبرشاه گورکانی، تا دربار سلطنتی گورکانیان با احترام همراهی گردید. دلاورخان درصدد بود ضمن تحکیم موقعیت تسنن در دربار، ابراهیم عادلشاه را نیز سنی‌مذهب کند؛ از این رو، دستور داد تا هریک از چهار پسر وی روابطی نزدیک با سلطان برقرار کنند. از سویی دیگر، دستور داد کتابی در رد شیعه نوشته شود؛

چنان‌که کمال‌الدین فخرالدین جهرمی در سال ۹۹۴ق کتاب الصواعق المحرقة ابن حجر (م ۹۷۴ق) را از عربی به فارسی ترجمه کرد و نام «برهان قاطع» را بر آن گذاشت که هدفش محکوم کردن تشیع و به‌حق نشان دادن سه خلیفه اول بود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۶۶) در چنین شرایطی، اعتقادات مذهبی ابراهیم ناشناخته بود. برخی وی را شیعه و برخی نیز سنی می‌پنداشتند. وی بنابر اقتضای شرایط و فضای حاکم بر دربار (از روی مصلحت) خود را گاهی شیعه و گاهی سنی معرفی می‌کرده است. (اسدیگ، نسخه خطی، ش ندارد، برگ ۶۵-۶۶)

دوره ابراهیم دوم، مصادف با سلطنت اکبرشاه و جهانگیر گورکانی بود. وی از اکبرشاه در بیم بود؛ از این رو لازم دید تا خط‌مشی و سیاست خود را تغییر دهد. ابراهیم برای جلوگیری از پیشروی گورکانیان، به دربار شاه‌عباس صفوی نامه‌ای نگاشت و کوشید با جلب نظر صفویان، آنان را به تصرف قندهار تشویق و تحریک کند. ابراهیم عادلشاه در این نامه، مکرر تأکید کرد که دکن از ایالات ایران است و لازم است که شاه ایران آن را در برابر حملات گورکانیان محافظت کند. شاه‌عباس صفوی در پاسخ به این نامه، ابراهیم دوم و جهانگیر گورکانی را به مصالحه دعوت کرد. جهانگیر نیز به منظور خشنود کردن شاه‌عباس، حمله به دکن را به تأخیر انداخت. (نعیم، ۱۹۷۴م، ص ۴۰۴-۴۰۵ / منجم، ۱۳۶۶، ص ۱۰۷ / فیگوئروا، ۱۳۶۳، ص ۵۹) در این نامه، نه تنها دکن جزئی از قلمرو صفوی شمرده شده، بلکه ابراهیم عادلشاه خاطر نشان کرده است نام سلاطین صفوی در خطبه‌های عادلشاهیان خوانده می‌شود. (نذیر احمد، ۱۳۷۱، ص ۱۸۱-۱۸۳) به نظر می‌رسد عدم توانایی جهانگیر و نبود شرایط لازم برای حمله به بیجاپور، دلیل تأخیر وی در حمله به دکن بوده است.

شاه‌عباس از اقدامات نظامی در حمایت از فرمانروایان دکن خودداری کرد؛ اما در نامه‌هایی که از او خطاب به جهانگیر موجود است، سفارش‌هایی درباره آنها دیده می‌شود؛ از جمله آنکه شاه‌عباس از جهانگیر خواسته است، استقلال شاهان دکن را محترم شمارد و اگر آنها مرتکب اعمال خطایی شدند، تنبیه ایشان را جهانگیر به شاه‌عباس واگذار کند تا نزد شاهان سرزمین‌های دیگر، اتحاد صفویان و گورکانیان ثابت شود. (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱م، ص ۶۱-۶۵) پاسخ این پرسش که شاه‌عباس چه

اقداماتی را در حمایت از فرمانروایان دکن، غیر از ارسال نامه به سلاطین گورکانی انجام داده است، به طور دقیق مشخص نیست؛ اما دادن وعده‌هایی دربارهٔ حمایت‌های معنوی، بعید به نظر نمی‌رسد؛ چنانکه فرستادگان شاه‌عباس حامل این پیغام‌ها بوده‌اند. نامه‌هایی نیز موجود است که شاه‌عباس از جهانگیر تشکر کرده که به درخواست او مبنی بر خودداری از لشکرکشی به سرزمین فرمانروایان دکن عمل نموده است. (همان) شاه‌عباس نمایندگانی به سوی دربار عادلشاهیان اعزام می‌کرد. طالب‌بیگ ایواغلی، از کسانی بود که در سال ۱۰۲۹ق از سوی وی به دربار عادلشاهیان اعزام شد. (نهایندی، ۱۹۲۴م، ج ۱، ص ۱-۳)

با وجود تلاش دلاورخان حبشی در تبدیل بیجاپور به سلطان‌نشین متعصب سنی، برخی شیعیان مقیم بیجاپور، از جمله سعدالدین عنایت‌الله، ملقب به شاه‌نوازخان، وارد مناصب عالی و حکومتی شدند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۷۵-۷۹)^۱ از جمله اقدامات شاه‌نوازخان، فرستادن سفیر و نماینده به دربار برهان‌شاه در احمدنگر (از مناطق دکن)، سرکوبی شورش اسماعیل بن طهماسب، وارد کردن افراد دلاور و شجاع به دربار حکومتی و اخراج افراد نالایق از آنجا بوده است. شاه‌نواز به پاس خدمت برجسته‌اش، عنوان عنایت‌خان را از سوی ابراهیم عادلشاه دریافت کرد؛ (همان، ص ۷۹) اما او در این دوره از دنیا رفت و سلطان عنوان شاه‌نوازخان را به داماد او دیانت‌الملک شیرازی اعطا کرد. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۳)

تشیع در سال‌های پایانی حکومت عادلشاهیان (۱۰۳۷-۱۰۹۷ق)

با آنکه ابراهیم عادلشاه دوم، مذهب تسنن را به رسمیت شناخت و در طول سلطنت خویش کوشید از تبدیل شدن بیجاپور به مرکزیت شیعه‌نشین جلوگیری کند، اما پسر

۱. شاه‌نوازخان، ریاضیات و حکمت را نزد شاه‌فتح‌الله شیرازی فرا گرفته بود و از برجسته‌ترین طلبه‌های شیراز بود. وی به همراه شاه‌فتح‌الله به بیجاپور رفت و پس از سفرهای متعدد، به شیراز بازگشت. سپس در سال ۹۹۷ق به سوی هند حرکت کرد. در این سفر، ملاشکیب شاعر و عنایت‌الله اردستانی (ملقب به سعد) نیز همراه او بودند. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۷۵-۷۹)

ارشد وی به نام درویش پادشاه، همانند مادرش به مذهب تشیع گروید. وی مورد حمایت آفاقی‌ها، از جمله دیانت‌الملک، نواب امین‌الملک، آقارضا شیرازی و دیگر رجال و بزرگان حکومتی بود. از این‌رو ابراهیم دکنی‌ها را تشویق کرد تا از پسر کوچک‌ترش به نام سلطان محمد - که سنی‌مذهب بود - حمایت کنند. در سال ۱۰۳۷ ق محمد عادلشاه (حک: ۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) بنا بر وصیت ابراهیم به سلطنت رسید. محمد، اگرچه فردی سنی بود، سیاست حمایت از شیعیان را در پیش گرفت. روابط عادلشاهیان با صفویان، پس از مرگ ابراهیم عادلشاه دوم و جانشینی محمدشاه ادامه یافت. فرستاده محمد عادلشاه (که نام او در منابع ذکر نشده است)، در سال ۱۰۴۵ ق به دربار شاه‌صفی رفت و مورد پذیرایی وی قرار گرفت. (نوایی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۵۰۰) شاه‌صفی نیز شخصی به نام احمدخان بیگ قورچی را به نزد محمدشاه فرستاد. این مأموریت در سال ۱۰۴۶ ق انجام گرفته است. (صاعدی شیرازی، ۱۹۶۱، ص ۲۲۲ / ترکمان، ۱۳۱۴، ج ۲، ص ۶۲۳)

زبیری درباره روابط دوستانه محمدشاه و حکومت صفویه می‌نویسد: «والیان کشور عرب و شاه‌صفی و شاه‌عباس ثانی، بارها رسولان کاردان با تحف و هدایایی شاهانه در درگاهش فرستاده، اظهار اخلاص و یک‌جهتی کردند. وکلای صاحب‌قرآنی ثانی و شاه‌عباس ثانی، که از جهان‌داران دیگر چشم داشت تعظیم می‌داشتند، از فرق ادب قدم ساخته، در جلد پادشاه غازی لوازم خدمت به تقویم می‌رسانیدند». (تاورنیه، ۱۳۳۶، ص ۴۱۱ / نورالله، ۱۹۶۴، ص ۳۰-۶۰ / زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۰-۲۸۳)

سال‌های پایانی حکومت عادلشاهیان، دوران درگیری بیجاپور با گورکانیان بوده است. اگرچه روابط دوستانه‌ای میان محمد عادلشاه و شاه‌جهان گورکانی وجود نداشت، با این همه شاه‌جهان وی را با عنوان «شاه» خطاب می‌کرد؛ چنانکه سایر حکام دکن، با عناوین «خان»، «صاحب‌منصب» و «استاندار» مورد خطاب بودند. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۳۰۲-۳۰۳ و ۳۱۴-۳۱۶) در دوره حکومت علی عادلشاه دوم (حک: ۱۰۶۸-۱۰۸۳ ق) که جانشین محمدشاه شده بود، روابط میان آنان تیره بود؛ چنان‌که اورنگ زیب دستور تصرف بیجاپور را از شاه‌جهان دریافت کرد. وی در سال ۱۰۹۷ ق، بیجاپور را به قلمرو گورکانیان هند افزود. از این رو، اسکندر عادلشاه (حک: ۱۰۸۳-۱۰۹۷ ق) که جانشین علی عادلشاه شده بود، به زندان افتاد و در سال ۱۱۱۱ ق از دنیا رفت. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۹۰-۹۲)

به نظر می‌رسد، برخی حاکمان عادلشاهی، مانند ابراهیم عادلشاه دوم و محمد عادلشاه، تحت فشار دکنی‌های سنی‌مذهب، در ظاهر تسنن را پذیرفته بودند؛ زیرا روابط دوستانه آنان با سلاطین صفوی، گویای این مطلب است که در برخی دوره‌ها، به‌ویژه به‌هنگام کم سن بودن حاکمان عادلشاهی، تلاش عمال حکومتی سنی‌مذهب جهت رسمیت دادن به تسنن، موفقیت‌آمیز بوده است.

اقدامات فرهنگی عادلشاهیان در تقویت و ترویج تشیع

حاکمان عادلشاهی به رشد و اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی توجهی ویژه داشتند. بدین منظور، جذب مهاجران مسلمان از سرزمین‌های مختلف اسلامی، از جمله سیاست‌های فرهنگی آنان بود. در این میان، حضور شیعیان در بیجاپور به‌عنوان سیاستمدار، هنرمند، شاعر، عالم و فقیه، جالب توجه است. بدون شک، توجه حاکمان عادلشاهی به ترویج تشیع در این دوره، فرصت ظهور فعالیت‌های علمی و فرهنگی شیعیان را فراهم می‌کرده است. همچنین ایران به‌عنوان منطقه‌ای که دولت شیعه‌مذهب را تجربه کرده بود، مورد توجه عادلشاهیان قرار گرفت. ارسال دعوتنامه‌هایی از سوی حاکمان دکن، یکی از سیاست‌های آنان بود تا بدین طریق با جذب علما و هنرمندان، زمینه‌های رشد و اعتلای فرهنگ تشیع را فراهم کنند. از این‌رو، یوسف عادلخان دعوتنامه‌هایی به ایران و جزیره‌العرب می‌نگاشت و از جوانان اهل قلم و شمشیر دعوت می‌کرد تا به بیجاپور بیایند. (همان، ص ۱۳) وی همچنین سیداحمد هروی را به‌نزد شاه‌اسماعیل صفوی فرستاد. او ده سال در ایران زندگی کرد و تأثیر حضورش در ایران چنان بود که برخی از ایرانیان به بیجاپور مهاجرت کردند. (همان، ص ۲۰) رشد و بالندگی تشیع در دوره حکومت علی عادلشاه نیز معلول سیاستی بود که وی هنگام آغاز سلطنت به کار برد. بدین منظور، او دستور داد تا درهای دربار به روی شیعیان نیکو و صاحب‌هنر باز شود. فرشته در این‌باره می‌نویسد: «... همت مصروف آن گردانید که مردم خوب در درگاهش جمع شوند. لهذا در اندک فرصتی، از ایران و توران و سایر اقالیم شیعه، مردم خوب تشریف آورده، بیجاپور ربع مسکون گردید». (همان، ص ۳۵)

۱. فریا، سفیر آلبوکرک می‌گوید: هروی در سال ۱۵۱۴م مجدداً در دکن زندگی می‌کرد و در سال ۱۵۲۳م به احمدنگر فرستاده شد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۲۰)

روابط فرهنگی میان بیجاپور و ایران عصر صفوی در این دوره، دارای اهمیت است. این امر زمینه‌های انتقال آداب و رسوم مذهبی شیعی را به بیجاپور فراهم کرد؛ چنانکه مراسم محرم - که در شهرهای شیعه‌نشین ایران به اجرا درمی‌آمد - در دکن نیز برگزار می‌شد.^۱ (نجاتی، ۱۳۸۹، ص ۱۳ / Sharif, 1999, p.159) در دوره علی عادلشاه نیز نخستین عاشورخانه شیعیان بنا گردید. (Naqvi, 2003, p.157,288) از آن پس، مراسم ماه محرم و عزاداری‌های آن، در کوچه‌ها و خیابان‌های بیجاپور به‌نمایش گذاشته شد. (Sharif, 1999, p.159) با این همه، در دکن برپایی ماه محرم متفاوت از ایران بود و با نام جشن محرم از آن یاد می‌شد. (Rizvi, 1986, p.346) سپس به‌تقلید از ایرانیان، جشن روز تولد علی علیه السلام و روز عید غدیر، به‌عنوان یکی از آداب و رسوم شیعی، مورد توجه شیعیان بیجاپور قرار گرفت. (Pinault, 2001, p.145) ابراهیم دوم نیز با آنکه مذهب تسنن را به رسمیت شناخته بود، از توجه به شیعیان و دلگرم کردن آنان غفلت نکرد؛ چنانکه فعالیت‌های شیعیان در ترویج فرهنگ تشیع، همچنان ادامه یافت. (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۴۶ / فرشته، ۱۰۳۰، ج ۲، ص ۴۷) ورود سادات به دکن، یکی از مهم‌ترین رویدادهایی است که به‌دنبال اجرای سیاست جذب مهاجران روی داده است. شیخ جلال‌الدین، معروف به «شیخ چاندا»، که از نوادگان امام زین‌العابدین علیه السلام به‌شمار می‌رفت، از جمله ساداتی بود که در بیجاپور حضور یافت و جزو مشاوران یوسف عادلشاه درآمد. خاندان او در بیجاپور معروف بودند و یوسف عادلشاه نیز از مریدان او بوده است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۱۳)

به دنبال سیاست جذب مهاجران، دانشمندان معروفی مانند غیاث‌الدین شیرازی^۲ معروف به افضل‌خان، به‌همراه برخی طالبان علم، از شیراز به بیجاپور مهاجرت

۱. برخی حاکمان، علاوه بر اتخاذ مذهب تشیع، نام پادشاهان ایرانی را تا چندین دهه در خطبه‌های نماز جمعه می‌خواندند و برای بقای عمر آنان دعا می‌کردند. (همان، ص ۱۹ / khalidi, 2006, p.104)

۲. غیاث‌الدین شیرازی از برجسته‌ترین شاگردان شاه‌فتح‌الله شیرازی بود. پدر وی در ایران در منطقه فارس، دارای منصب حکومتی بود. افضل‌خان در هشت‌سالگی پدر خود را از دست داد؛ سپس تحت نظر شاه فتح‌الله شیرازی به تحصیل پرداخت. بحران‌های سیاسی در شیراز، وی را واداشت به‌همراه تعدادی از دانش‌آموزان، به بیجاپور مهاجرت کند. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۱) از شاگردان وی، خواجه سعدالدین، همراه شاه فتح‌الله شیرازی بود. وی در دوره حکومت برادرزاده علی عادلشاه و جانشین او، به مقام وزارت دست یافت. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۲ / شیرازی، نسخه خطی، برگ ۷۳)

کردند. وی مورد توجه علی عادلشاه قرار گرفت. از این رو، منصبی در دربار به وی واگذار شد و در طول مدت کوتاهی، به مقام وکیل السلطنه و میرجملگی منصوب گردید. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۱۳۰-۱۳۲)^۱ در برخی موارد، حضور علما و دانشمندان، زمینه بنا و احداث مدارس علوم دینی را فراهم می‌کرد. بنای مدارس، در رشد و اعتلای فرهنگ تشیع تأثیرگذار بوده است. غیاث‌الدین شیرازی (معروف به افضل‌خان) برخی طلاب را از شیراز به بیجاپور فرستاد و برای آنان مدرسه‌ای بنا کرد که در آن به تحصیل علوم مذهبی مشغول بودند. این امر مورد حمایت علی عادلشاه قرار گرفت. (همان) فعالیت وی در جذب دانشمندان معروف شیعی، دارای اهمیت است، چنانکه شاه‌فتح‌الله شیرازی، مبلغ بسیاری از سوی وی دریافت کرد و دعوت او را مبنی بر مهاجرت به دکن پذیرفت و به‌همراه برخی شاگردان خویش، مانند خواجه سعدالدین وارد بیجاپور شد. (همان، ص ۱۳۲ / شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۷۳) علی عادلشاه به مسائل فرهنگی توجهی ویژه نشان می‌داد. وی کتب مربوط به علم، منطق، کلام و حکمت را مطالعه می‌کرد و آن را از اساتید خود فرا می‌گرفت. از این رو، با مسائل برخی علوم آشنایی داشته است. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۵) از دیگر شیعیان ایرانی که به بیجاپور مهاجرت کردند، محمد هاشمی سنجر (متولد ۹۸۰ق) و محمدباقر (متولد ۹۶۰ق) را می‌توان نام برد. آنان هر دو از اهالی کاشان بودند و نه تنها مورد حمایت دربار قرار داشتند، بلکه زمینه رشد و تقویت تشیع را در این منطقه فراهم می‌کردند. (فیضی، ۱۹۷۳، ص ۱۳۷)

معماری، از جمله هنرهایی بود که حاکمان مسلمان دکن همواره درصدد تقویت آن بودند. در بیشتر موارد، تأثیر هنر ایرانی در معماری‌های دکن دیده می‌شود. (معصومی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۴-۲۲۴) بنای شهرهای اسلامی، از جمله مواردی است که همواره از سوی مسلمانان، برای ترویج فرهنگ اسلامی اتخاذ می‌شد. در دوره عادلشاهیان، نمونه‌ای از این موارد دیده می‌شود که با حمایت ابراهیم عادلشاه دوم انجام گرفته است. بنای شهری که بازتاب فرهنگ اسلامی و تشیع باشد و بتواند افرادی را در این شهر جذب کند تا به‌لحاظ مذهبی همگونی داشته باشند، نمونه‌ای از

۱. فرشته می‌نویسد: علی عادلشاه منصب وکالت و امیرجملگی را به افضل‌خان شیرازی سپرد. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴۵)

این موارد است. شاه‌نواز از جمله کسانی است که نمونه‌ای از این شهر را در غرب بیجاپور بنا کرد و نام نورازپور را بر آن گذاشت. وی طراحان، معماران، سنگ‌تراشان و نجارها را از مناطق مختلف دعوت کرد. این شهر دارای کاخ، بازار، گذرگاه‌های طاق‌دار، مغازه‌ها، کاروان‌سراها، راه‌ها و مناظر زیبا بوده است.^۱ (شیرازی، نسخه خطی، ش ۱۴۲/۳۶۲، برگ ۱۴۹-۱۵۲) علی عادلشاه نیز در بنای برخی اماکن که نمایانگر فرهنگ تشیع باشد، فعالیت می‌کرد. وی با احداث باغ‌هایی با نام فدک و نام امامان شیعه، در صدد احیای فرهنگ تشیع در بیجاپور برآمد. (همان، برگ ۴۶ / فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۴۷) خوش‌نویسی نیز از هنرهایی بود که مورد توجه عادلشاهیان قرار داشت. علی عادلشاه در خوش‌نویسی تبحر داشت و خط نسخ، ثلث و رقاع را نیکو می‌نوشت؛ چنانکه این امر از امضای وی با عنوان «علی صوفی قلندر» دیده می‌شود. (فرشته، ۱۳۰۱، ج ۲، ص ۳۵)

حضور شیعیان ایرانی در دکن، زمینه ترویج زبان فارسی را در این منطقه فراهم می‌کرد. حاکمان دکن همواره علاقه‌مند به آموزش زبان فارسی بودند. از جمله کسانی که در زمینه ترویج زبان فارسی در این دوره فعالیت داشتند، می‌توان شاه‌نواز را نام برد. وی زبان فارسی را به ابراهیم عادلشاه دوم تعلیم می‌داد؛ چنانکه بر اثر آموزش‌های وی، ابراهیم در تکلم زبان فارسی مهارت یافت. (نصیر احمد، ۱۹۵۳م، ج ۱، ص ۴۵-۴۷)

شعرا نیز مورد توجه عادلشاهیان بودند. از مهم‌ترین آنان، نورالدین ظهوری و مالک قمی را می‌توان نام برد که هر دو از شاعران معروف شیعی شمرده می‌شدند.

۱. نمای کاخ سلطنتی که با تزیینات خیره‌کننده و طلاکاری شده آراسته بود، به شهر ویژگی‌های جذابی می‌بخشید. در بنای این کاخ، تنها هشت هزار نفر به‌کار گرفته شده بودند. باغ‌های وسیع، ساختمان محافظین کاخ، عمارت‌های بانوان، جاده وسیع که از مقابل ساختمان اصلی کاخ شروع می‌شد و آن را به بیجاپور متصل می‌کرد، از ویژگی‌های این بنا بود. در دو طرف جاده نیز بازارها و مغازه‌ها در دو طبقه ساخته شده بود. معمارانی که در بنای این شهر در بیجاپور حضور یافتند، در طراحی و ساختن مساجد و آرامگاه‌های دوره عادلشاهیان نقش بسزایی داشتند؛ (شیرازی، نسخه خطی، برگ ۱۴۹-۱۵۲) مهترمحل (مجموعه آثار تاریخی معروف به روضه ابراهیم) و گل‌گنبد (آرامگاه محمد عادلشاه)، از جمله این موارد است. (زبیری، ۱۳۱۰، ص ۲۸۱-۲۸۳)

ظهوری در سال ۹۸۰ق از نیشابور به شیراز رفت؛ سپس در سال ۹۸۸ق به احمدنگر کوچ کرد. ظهوری بعدها مجموعه‌ای از آثارش را برای فیضی (شاعر دربار اکبرشاه) فرستاد. به نظر می‌رسد، این مجموعه دربرگیرنده نخستین اشعار وی بوده که در احمدنگر به رشته تحریر درآمده است؛ اما ظاهراً نسخه‌ای از آن نمانده است. وی مدتی در دربار نظام‌شاهیان به سر برد؛ سپس در سال ۱۰۰۴ق به بیجاپور رفت. ظهوری به دستور ابراهیم دوم، نثرهایی را به رشته تحریر درآورد. همچنین از وی مقالاتی به جای مانده که با نام «سه نثر» معروف است. (همان)

مالک قمی نیز از شاعران شیعه‌مذهب بود که با ظهوری وصلت خانوادگی برقرار کرد. به نظر می‌رسد، وی نیز هم‌زمان با ظهوری وارد بیجاپور شده است. این امر به همکاری آنان در نویسندگی انجامید؛ چنانکه با ترغیب ابراهیم عادلشاه دوم، مثنوی‌هایی به تقلید از مخزن الاسرار نظامی گنجوی توسط آنان سروده شد. گلزار ابراهیمی و خوان خلیل، از جمله عناوین آثار آنهاست که در ستایش از ابراهیم عادلشاه دوم سروده شده است. آنان مورد حمایت ابراهیم قرار داشتند و پاداش‌هایی نیکو از جانب وی دریافت می‌کردند. (فیضی، ۱۹۷۳م، ص ۱۳۷)

سیاست ابراهیم، در دوره پسرش محمدشاه همچنان ادامه یافت. محمد ظهور (فرزند ظهوری)، کتابی به نام محمدنامه تألیف کرد که حوادث دوران سلطنت ابراهیم و محمد عادلشاه را دربرداشت. هنگامی که روابط میان گورکانیان و عادلشاهیان در دوره محمدشاه به تیرگی گرایید، دربار بیجاپور دچار بحران سیاسی شد و این امر به توقف مهاجرت دانشمندان ایرانی و شیعی به بیجاپور انجامید. از آن پس، درباریان و صاحب‌منصبان مغول برای جذب شیعیان، تحف باارزشی به آنان اهدا می‌کردند. (نورالله، ۱۹۶۴م، ص ۱۲-۱۳) به‌رغم بروز بحران در قدرت سیاسی، علی عادلشاه دوم نیز مذهب شیعه را گرامی داشت. وی تشیع را توسط ملکه شهریار بانوبیگم ملقب به بارهه صاحب‌دختر سلطان محمد قطب‌شاه و همسر ابراهیم دوم) آموخته بود. عبارت «غلام حیدر صفدر» که نشانگر تشیع و ارادت وی به حضرت علی علیه السلام است، در سکه‌های دوره وی دیده می‌شود. (همان، ص ۱۲-۱۳) حمایت از شعرا، علما و هنرمندان مهاجر توسط عادلشاهیان، همواره دربار آنان را محل رفت‌وآمد افرادی شایسته و کاردان از مناطق مختلف اسلامی قرار داده بود. در این میان، ایران به‌عنوان منطقه‌ای شیعه‌مذهب، تأثیرات بسزایی در انتقال فرهنگ تشیع در دوره عادلشاهیان داشته

است. شیعیان از طریق فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، و با حمایت حاکمان عادلشاهی، برای مدتی به تفوق و برتری دکنی‌ها خاتمه دادند و موجبات تقویت و رشد فرهنگ تشیع در بیجاپور را فراهم کردند. این امر با توجه به گستردگی نفوذ تسنن و حمایت آن از سوی حاکمان مسلمان شبه‌قاره هند، دارای اهمیت است.

نتیجه

تغییر مذهب از تسنن به تشیع - که با استقلال یوسف عادلخان انجام گرفت - امری ناگهانی نبوده است. ریشه این مسئله، در دوره حکومت سنی‌مذهب ملوک بهمنی نهفته است. تمایلات شیعی برخی حاکمان بهمنی، به جذب شیعیان و سادات در منطقه دکن انجامیده بود؛ چنانکه یوسف عادلخان، خود از کسانی بود که تحت تربیت محمود گاوان به تشیع علاقه‌مند شد. با این حال، تمایلات شیعی همیشه بدان معنا نبود که حاکمان متمایل به تشیع بتوانند آن را به‌عنوان مذهب رسمی اعلام کنند. حضور سپاهیان سنی‌مذهب و گستردگی تمایل به تسنن، مهم‌ترین عاملی است که زمینه تقابل تسنن با تشیع را در منطقه دکن فراهم می‌کرد. از این رو، دربار حاکمان دکن برای پذیرش تسنن مساعد بوده است؛ چنانکه کمی سن حاکم وقت، بر شدت این امر می‌افزود و فرصت نفوذ عمال حکومتی سنی‌مذهب را افزایش می‌داد.

یوسف عادلخان ترک در دوره حضور خویش در دکن به‌عنوان یکی از فرماندهان نظامی ملوک بهمنی (حک: ۷۴۸-۹۳۴ق) منطقه بیجاپور را به‌عنوان اقطاع خویش دریافت کرد. وی تحت تربیت محمود گاوان (وزیر شیعی ملوک بهمنی) قرار گرفت و به مذهب تشیع گرایش یافت. ضعف حکومت ملوک بهمنی در سال‌های پایانی از یک سو، و شکل‌گیری حکومت شیعه‌مذهب صفوی در ایران از سویی دیگر، انگیزه یوسف عادلخان را در تشکیل حکومتی مستقل و شیعه‌مذهب در بیجاپور تقویت کرد. وی پس از اعلام تشیع و رسمیت دادن به آن، سیاست ملایمی را با اهل سنت درپیش گرفت و به آنان در اجرای مراسم مذهبی آزادی داد. با این همه، مخالفت فرماندهان نظامی (گروه‌های دکنی)، آغازگر تقابل تسنن با تشیع گردید. سپس هنگامی که وی تشیع خویش را به اطلاع شاه اسماعیل صفوی رسانید، رحلت کرد. در چنین شرایطی، زمینه برای رسمیت یافتن تسنن آماده شد. یوسف عادلشاه، خود این زمینه را فراهم کرده بود؛ زیرا به دلیل کمی سن فرزند خویش اسماعیل، فردی سنی‌مذهب را به سمت نایب‌السلطنگی برگزید. با این همه، تلاش آفاقی‌ها و وفاداری

آنان به اسماعیل عادلشاه، تشیع به‌عنوان مذهب رسمی اعلام شد. تشکیل سپاه از میان آفاقی‌ها و ارسال سفیر از سوی شاه‌اسماعیل صفوی به دربار عادلشاهی، از عواملی بود که زمینه تثبیت تشیع را به مدت دوازده سال در دربار عادلشاهی فراهم کرد. اسماعیل عادلشاه، همچنین به تقلید از صفویان، شعائر شیعی را در قلمرو خویش ترویج کرد. با این همه، ابراهیم عادلشاه سیاستی متضاد با سیاست پدر خویش (اسماعیل) اتخاذ کرد. اقدامات وی برخلاف روش اسماعیل عادلشاه، در راستای تقویت تسنن و سرکوبی تشیع بود؛ به‌ویژه آنکه وی سپاه را از حضور نظامیان آفاقی تخلیه کرد و دکنی‌ها (اهل تسنن) را جای‌گزین آنان نمود.

حضور افرادی مانند خواجه‌عنایت‌الله شیرازی و ملافتح‌الله شیرازی - که شیعه‌مذهب بودند و به‌عنوان معلمان فرزندان ابراهیم (طهماسب و علی) خدمت می‌کردند - سرآغازی برای بازگشت تشیع بوده است؛ چنانکه علی (به‌عنوان جانشین ابراهیم) تشیع را به رسمیت شناخت و آفاقی‌ها را مورد توجه قرار داد. اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها که از عوامل اصلی بروز تقابل تسنن با تشیع بود، در دوره حکومت ابراهیم دوم شدت یافت. ابراهیم دوم به دلیل کمی سن، به مدت هشت سال حکومت را به دلاورخان حبشی - که دکنی و از اهل تسنن بود - سپرد. از این رو، بار دیگر آفاقی‌ها برکنار شدند و تسنن رسمیت یافت. دلاورخان بر ضد شیعیان اقداماتی انجام داد؛ اما حضور شخصیت‌های برجسته شیعه‌مذهب، مانند سعدالدین عنایت‌الله ملقب به شاه‌نوازخان و دیانت‌الملک شیرازی، و اقدامات شایسته آنان در اداره امور حکومتی، به اتخاذ سیاست میانه‌رو توسط ابراهیم عادلشاه دوم نسبت به شیعیان انجامید.

با آنکه اختلافات میان دکنی‌ها و آفاقی‌ها به تقابل تسنن با تشیع انجامید، فعالیت‌های فرهنگی برخی حاکمان عادلشاهی، زمینه تقویت و ترویج تشیع را فراهم کرد. حضور شعرا، دانشمندان و هنرمندان شیعه‌مذهب در بیجاپور، که تحت حمایت‌های حاکمان شیعه‌مذهب عادلشاهی بودند، فعالیت‌هایی را در زمینه خوش‌نویسی، معماری، احداث مدارس و بناها، شعر و آموزش زبان فارسی به‌دنبال داشت. احداث بناهایی مثل باغ‌های متعدد و نام‌گذاری آنها با نام امامان شیعه و نام فدک، که در راستای ترویج فرهنگ تشیع انجام می‌گرفت نشانگر نفوذ تشیع در بیجاپور و دستاوردهای آنان در این منطقه است.

فهرست منابع

الف. نسخ خطی

۱. اسد بیگ، **واقعیات اسدبیگ**، نسخه خطی، دانشگاه علیگره، شماره ندارد.
۲. بخاری، شرف‌الدین محمد بن احمد عیسی بن علی، **طبقات محمود شاهی (تاریخ گجرات)**، نسخه خطی، کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ندارد.
۳. حسینی، خورشاه بن قباد، **تاریخ قطب شاهی**، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش ۳۵۳۴.
۴. شیرازی، رفیع‌الدین، **تذکره الملوک**، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش ۱۴۲/۳۶۲.
۵. ضیاء‌الدین محمد (معروف به سیدامجد حسین بن حافظ سیداشرف الحسینی)، **تاریخ دکن یا ریاض الرحمن**، مشهور به تاریخ امجدیه (احوال خطه ابرار)، نسخه خطی، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، ش ۳۵۹، ۸۹: Hist.
۷. نیمدهی، قاضی عبدالعزیز، **طبقات محمودشاهی**، کتابخانه ویندسور، لندن، ش ۲۷۱.
۸. یحیی‌خان (میرمنشی فرخ سیر)، **تذکره الملوک**، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، ش ۴۰۹-۱۱۴۷: E Th.

ب. کتب چاپی

۹. اطهر رضوی، عباس، **شیعه در هند**، ترجمه مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه، ۱۳۷۷.
۱۰. باسورث، ادmond کلیفورد، **سلسله‌های اسلامی**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
۱۱. پارسا دوست، منوچهر، **شاه‌اسماعیل اول**، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۵.
۱۲. ترکمان، اسکندربیک، **تاریخ عالم‌آرای عباسی**، به کوشش محمود تاجر کتاب‌فروش خوانساری، تهران، کارخانه آقا سیدمرتضی، ۱۳۱۴.
۱۳. چندبهار، لاله‌تیک، **بهار عجم**، تصحیح دکتر کاظم دزفولیان، تهران، طلایه، ۱۳۸۰.
۱۴. خافی‌خان، محمدهاشم، **منتخب اللباب**، کلکته، بی‌نا، ۱۹۲۵ م.
۱۵. دوسرسو، **سقوط شاه‌سلطان حسین**، ترجمه دکتر ولی‌الله شادان، بی‌جا، کتاب‌سرا، ۱۳۶۴.
۱۶. زبیری، میرزاابراهیم، **تاریخ بیجاپور (مسمی به بساطین السلاطین)**، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۳۱۰.
۱۷. سبحان‌رای بهندرای، **خلاصه التواریخ**، تصحیح ظفرحسن، دهلی، بی - ای، ۱۹۶۱ م.
۱۸. صاعدی شیرازی، میرزا نظام‌الدین احمد، **حدیقه السلاطین**، تصحیح و تحشیه علی‌اصغر بلگرامی، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۱ م.

۱۹. طباطبای، علی بن عزیزالله، **برهان مآثر**، دهلی، بی‌نا، ۱۳۵۵.
۲۰. طریحی، محمدسعید، **المملکة البهنیة**، هلند، بی‌نا، ۱۴۲۷ق.
۲۱. فرشته، محمدقاسم هندوشاه، **تاریخ فرشته (گلشن ابراهیمی)**، کانپور، ۱۳۰۱.
۲۲. فیضی، انشاء، **بهنور**، بی‌نا، ۱۹۷۳م.
۲۳. فیگوئروا، دن کارسیا دسیلوا، **سفرنامه**، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۳.
۲۴. کرمی، مجتبی، **نگاهی به تاریخ حیدرآباد دکن**، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳.
۲۵. معبری، زین‌الدین بن عبدالعزیز، **تحفة المجاهدین فی بعض اخبار البرتغالیین**، حقه امین توفیق طیبی، طرابلس، دعوت الاسلامیة، ۱۹۸۷م.
۲۶. معصومی، محسن، **فرهنگ و تمدن ایرانی اسلامی دکن در دوره بهمنیان**، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۹.
۲۷. مقیم هروی، خواجه نظام‌الدین احمد بن محمد، **طبقات الکبری**، تصحیح محمد هدایت، بنگال، بی‌نا، بی‌تا.
۲۸. منجم، ملاجلال‌الدین، **تاریخ عباسی یا روزنامه ملال جلال**، به‌اهتمام سیف‌الله وحیدنیا، بی‌جا، وحید، ۱۳۶۶.
۲۹. میرابوالقاسم رضی‌الدین بن نورالدین، **حدیقة العالم**، به‌اهتمام سیدعبدالطیف شیرازی، حیدرآباد دکن، بی‌نا، ۱۳۰۹.
۳۰. نذیر احمد، **قند پارسی**، به‌کوشش دکتر سیدحسن عباسی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱.
۳۱. نصیر احمد، **زندگی و آثار ظهوری**، الله‌آباد، بی‌نا، ۱۹۵۳.
۳۲. نعیم، آ، **مکاتیب فرمان صفویه**، حیدرآباد، کتابخانه آصفیه، ۱۹۷۴م.
۳۳. نوایی، عبدالحسین، **ایران و جهان**، تهران، نشر همام، ۱۳۷۰.
۳۴. نورالله، **تاریخ علی عادلشاه**، حیدرآباد، بی‌نا، ۱۹۶۴م.
۳۵. نهاوندی، عبدالباقی، **مآثر رحیمی**، تصحیح محمد هدایت حسین، کلکته، بی‌نا، ۱۹۲۴م.
۳۶. هاشم‌خان، محمد، **منتخب اللباب در احوال سلاطین ممالک دکن، گجرات و خاندیش**، تصحیح سر ولزلی هیگ، به‌اهتمام انجمن آسیایی بنگاله، کلکته، نشر انجمن آسیایی بنگاله، ۱۹۲۵م.

ج. تحقیقات انگلیسی

37. Bosworth, E.c., **The Islamic dynasties**, University Press, Edinburgh, 1967.
38. Cambridge, **History of India (Turks and Afghans)**, Edited by Worsley Haig, London, University Press, Cambridge, 1958.
39. Devare, N, **A short history of Persian literature**, poona, 1961.

40. Khalidi, Omar, **Dakan under the sultan, (The shiites of the Deccan)**, New Delhi, 1991.
41. Khalidi, Omar, **Muslims in the Deccan (A History Survey)**, New Delhi, 2006.
42. Momen, Majan, **An Introduction to Shia, Islam**, Yale University Press, New Haven and London.
43. Naqvi, Sadiq, **The Iranian Afaquies Contribution to the Qutb Shahi and Adil Shahi kingdom**, University Grants Commission, New Delhi, 2003.
44. Pinault, David, **Horse of Karbala, (Muslim Devotional life in India)**, New York, 2001.
45. Rizvi, S.A.A, **A socio Intellectual History of the Isna Ashari Shia in India**, Canbrro, New Delhi, 1986.
46. Sharif, Jafar, **Qanoone – Islam or the coustoms of the Mousalmans of India**, Translated by G. A Herklots, Low price publications, New Delhi, 1999.
47. Sherwani, H. K, **Mahmud Gawan, the Greart Bahmani Wazir**, Kitabistan, Allahabad, 1942.
48. Yazdani, G., **The Early History of The Deccan**, Oxford University, London, 1960.

د. مقالات

49. Ghausi, Iftikhar Ahmid "Muslims in the Deccan in the middle age", **Islamic culture**, Hyderabad, July, No.2, 1975.
۵۰. صادقی علوی، محمود، «تأسیس حکومت عادلشاهیان در دکن و سیاست‌های مذهبی یوسف عادلشاه»، **اندیشه تقریب**، شماره ۲۱، ۱۳۸۸.
۵۱. عالمی، خدیجه، «محمود گاوان، وزیر گمنام شیعی در دکن»، **شیعه‌شناسی**، شماره ۳۸، ۱۳۹۱.
۵۲. _____، «ملوک بهمنی و جایگاه تشیع در دکن»، **شیعه‌شناسی**، شماره ۳۹، ۱۳۹۱.
۵۳. نجاتی حسینی، راضیه، «گسترش اسلام و تشیع در شبه‌قاره هند»، **مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافی‌دانان جهان اسلام**، ۱۳۸۹.